

« فرهنگ سیمرغی ایران » و
درمانده گی " روشنفکران " ایرانی
« چرا جان و زندگی مقدس است؟ »

rezairani30@yahoo.com

رضا ایرانی- امریکا
فوریه ۲۰۰۷

بخش نخست (۱)

« شراب خواری و نژاد و رند و شاهد باز

مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد

ز ننگ خرقه و تسبیح و زهد در رنج

که هر یکی به دگرگونه دارم ناشاد»

(عبید زاکانی)

دلیری و راست منشی افرادی که سدها سال پیش از ما در ایران زندگی کرده اند در رودرویی با الله و " دینش " و آخوندهای آن دوران، بی تردید ما را به شگفتی میآورد و در مقایسه با امروزمان، آفرینگویی ما را فریاد میزند.

برای نمونه، یکی از آنها « عبید زاکانی » بوده که در بیانی ساده و با دلیری در باره دینِ الله می گوید:

« زرتشتی اسلام آورد. گفتندش اسلام را چگونه دیدی؟ گفت هر که بدان در آید آلتش را می بُرد و هر کس از آن بیرون رود گردنش را می زنند.»

هر چند عبید، این روایت را از زبان زرتشتی تازه مسلمان "گشته" میآورد، ولی درحقیقت رنج و ناشادی خویش، و دیدگاه خود را از اسلام، از تیغ برنده شریعت اسلام، و متولیان خونریزش، با دلیری و طنز بیان میکند.

البته بسیاری که امروزه مدّعی دانش و " بینش علمی " هستند، و از بیان دیدگاه های خود درباره اسلام و احکام انسان و حیوان ستیز آن، ولو آنکه در اروپا و امریکا نیز زندگی کنند، خودداری می ورزند، نه تنها اهمیت این سخن را در نمی یابند و آنرا جدّی نمی گیرند بلکه نام آنرا "اسلام ستیزی" می گزارند و هرازگاهی بنا بر " بینش علمی " خود سرگرم "مبارزه" آنها، با بخش نادلیسند حکومت اسلامی هستند از روی درمانده گی و تهی بودن، و نداشتن مایه فکری بدنبال این و یا آن راه می افتند تا مگر از پیشوایی اینان، برایشان " فرجی حاصل " گردد. البته از آنهمه نعره های گوش کر کنِ " بینش علمی "

و آینده نگری و یاهه گویبهای "لایبک و سکولار"، چیزی جز این هم از آب در نمی آید و نبایستی انتظار دیگری داشت.

نگاهی به نوشته‌ها و بحث‌های "میرزا بنویس‌ها"، دل هر ایران‌دوستی را به درد می‌آورد! میرزا بنویس‌های ما، از تنها چیزی که نمی‌نویسند، اندیشه و فکر کردن بنیادین در «گسستن از ذهنیت اسلامی» است. این گسست درست پیش شرط و نیاز اساسی نوشوی در ایران است. یک مقایسه‌ی ساده با روشنفکران دوره‌ی مشروطه و آثار آنان، مطلب را برای مان آشکار و برجسته می‌سازد.

آزادخواهان دوره‌ی مشروطه رویکردی متفاوت نسبت به «قدرت» داشتند و اساسن در پی هوس کسب قدرت و قدرت ورزی بر ملت نبودند، و همین ویژه گی، آنان را در جایگاهی دیگر قرار میدهد. گرچه شکست شان سرانجام نایافتن، همین «گسست از ذهنیت اسلامی» بود.

من در این جستار و جستارهای آینده کوشش خواهم نمود تا برخی سراندیشه‌ها و ایده‌های فرهنگ سیمرغی ایران زمین را، کوتاه از دید خود و با انگبختگی از اندیشه فیلسوف معاصر «منوچهر جمالی» مطرح نموده، تا انگبختگان سیمرغی و جوانان ایران زمین و آنانکه روزی درفش گش (گوشورون = جان = زندگی، درفش کاویان) را در سرتاسر ایران خواهند افراشت، با فرهنگ سیمرغی خود از سوپی و با سنجشگری از "نظرات" طیف تحصیل کرده گان درمانده و ضد فرهنگ ایران و گدایان اندیشه و دانایی از سوی دیگر، هرچه بیشتر آشنا گردند.

«زندگی در گیتی همان مفهوم سکولاریته است»

سخنان دیروز «عبید» امروز نیز همچنان پابرجاست، چون زندگی پابرجاست و انسان همواره در پی امکانات پدیداری "هنرهای خویشتن" است. فریاد او و عبید زاکانی از برای زندگی کردن شاد برای خود و دیگران است و درست این مفهوم، معنای واژه "سکولار" بر اساس درک درست از مفهوم "زمان" هم هست. هرآنی و هر لحظه‌ای، انسان در پی شادی و به سخن عبید در پی «فریاد هنرهای خویشتن» است که از سوی مستبدین دینی و قدرت ورز و حاکمان گوناگون، سرکوب می‌گردد. این زمان نه تنها فانی و گذرا نیست بلکه در هرآنی، در هر لحظه‌ای، در حال گشتن و شدن و از سر پدیدار آمدن است. پس واگذاری آن به جهان بعد از مرگ، چنانکه مستبدین دینی می‌خواهند، جلوگیری از پیدایش «هنر» انسان و امکانات پیدایش آزادی او در گیتیست.

در شاهنامه نیز می‌آید که "زمان"، درختیست که می‌روید و هر روز، بر آن شاخه‌ای نو افزوده می‌شود. اینست که ما با "آخرت" و دنیای دیگری بعد از این دنیا، که ابدی و جاویدست، کار نداریم، بلکه با مفهوم "شدن در زمان" سر و کار داریم که همان مفهوم تحول و افزایش است.

شریعت و آخوند، ایدئولوژی و مرام فلسفی خاص، همه می‌گویند که "تو" را من معین می‌کنم و خیر و صلاح تو را من بهتر از تو میدانم پس تو با ایمان آوردن به دین من، به ایدئولوژی من، به فلسفه من، که همه بیرون از تو و درک تو هست و هیچگونه آمیزشی هم با تو ندارد، از گناه بخشوده میشوی، به بینش علمی و سوسیالیزم می‌رسی، به وحدت و یگانگی با حقیقت دسترسی پیدا می‌کنی. همه‌ی محتوای آموزه شان، چیزی جز این نیست. پس همه‌ی امکانات مردم در یک چشم بهم زدن، محو و

نابود گذشته و فقط شریعت و یا ایدئولوژی و یا یک مکتب فلسفی خاصی، تنها امکان می‌گردد. به سخنی دیگر، ایمان به «حقیقت منحصر به فرد» تنها معیار قابل قبول در اجتماع می‌شود.

جنبش " سکولاریته" در غرب درست در رودررویی با چنین افکار و آموزه هایی که در پی معین کردن هست و نیست مردمان و «حقیقت منحصر به فرد» بودند، پدیدار گشت. «من» گفتن و «من» شدن، نیازی به سیاه مشق نویسی و تلبار کردن سدها نقل قول و روایت نفهمیده و نجویده و نگواریده از دیگران ندارد تا ما بفهمیم که " سکولاریته و لایتیسیته " چیست و بعد هم بخواهیم که آنرا به زور به خورد ایرانی بدهیم. در همان سخن ساده و فریاد عبید، این ناشادی "من" از تعیین گشتن بوسیله‌ی کس دیگری، این وعده دادن "جنت" با دو پاره کردن گیتی، به روشنی آمده‌است. عبید زاکانی توانایی و درک و شناخت جان ستیزان و سرکوبگران اندیشه‌را، در آن دوره داشت و نه تنها با آنان گلاویز گشت، که گنجی نیز از این گلاویزی برای نسلهای پس از خود بجا گذارد، تا آنانکه دلسوز و نگران زندگی و جان دیگری هستند، بتوانند گامی، تجربه او و دیگران مانند او را در مبارزه و صف بندی با جان وزندگی ستیزان، پیش تر برده و شاید رهایی از ستم را کارساز باشند. آنچه او نمی دانست این بود که سده ها پس از او درمانده گانی آلوده به شیعیگری و در اسارت آنچه ناتوان از گسستن از آن هستند، خواهند آمد که جرأت دلیری آن مجوس اسلام " آورده " را هم نخواهند داشت هر چند که در جهان "آزاد" غرب نیز روزگار سپری کنند و همراه آخوندهای خونریز از "اسلام ستیزی" سخن رانند و سنجش آنرا "دین ستیزی" نامند.

« فرهنگ چیست؟ »

ذهنیت اسلام زده شیعی و انباشته از افکار ترجمه ای غرب، بیشتر تحصیلکردگان و یا همان باصطلاح روشنفکران ایران را، در قلمرو تصرف خود دارد. از آنجایی که هنوز «گسست» از این اندیشه های خانمانسوز، پیکر به خود نیافته است، انبوهی از این تحصیلکردگان و اساتید ایرانی هر آنچه را نمی پسندند با «مفهوم فرهنگ» اینهمانی داده و عمق ناهمی خویش را می نمایند. اینان با قرار دادن واژه فرهنگ در پیش هر یابوه ای، کژفهمی و ناآشنایی خود را با فرهنگ که از واژه ها و مفاهیم کهن ایران است، به نمایش می گزارند و از سوی دیگر آبرسانی به آسیاب آخوندهای حاکم بر ایران بر عهده گرفته اند و به بنیان دروغ و دروغ ورزی خدمت می کنند. ایرانی سالهاست که در گزائبر آخوند و این تحصیلکردگان اسلام زده و غرب زده، همانند فئری سخت در حال کشیده شدن بوده و هر چه فشار را بیشتر تحمل می نماید، به همان اندازه نیز رهایی و برگشتش به حالت خویش ژرفتر و شدیدتر خواهد بود.

- "بدگمانی و بی اعتمادی، نا امنی" ناشی از بی فرهنگی و چیره گشتن اخلاق آخوندیست، و نه از فرهنگ!!

دروغ و دروغ ورزی ، ناشی از بی فرهنگ گشتن است نه از فرهنگ!!

آدم کشی و شکنجه ، دست و پا بُردن، چشم درآوردن ، از بی فرهنگی است نه از فرهنگ!!

- آدم کشی و شکنجه ، دست و پا بُردن، چشم درآوردن ، از اخلاق آخوندی است نه از فرهنگ!!

- آنانی که انسانها را به مُلحد و مُشرک و موعمن و کافر و مُرتد تقسیم می کنند، بی فرهنگ هستند؛

- آنانی که کشتار و سرکوبی در اوبیش گنآبادی را می بینند و دم نمی زنند و اعتراض نمی کنند، بی

فرهنگ هستند؛

آنانی که کشتار و سرکوبی بهاییان، زرتشتیان و سایر پیروان ادیان و مذاهب دیگر را می بینند و دم نمی زنند و اعتراض نمی کنند، بی فرهنگ هستند، ولو آنکه روز و شب از " حقوق بشر " کذایی شان فریاد زنند و سینه چاک دهند!

این همه یاهوگویی از آن روی هست تا به تزه‌های کذایی " تولید آسیایی " و " کم آبی " آویزان شوند. و اندیشیدن در معضلات و مسایل سرزمینی به نام ایران به دیگران واگذار شود و اسلام و روحانیت مرتجعش، از زیر ضرب آهنگ سنجشگری و نقد رها شوند.

این همان ایمان به ضرورت تاریخی یا شرایط و درک اجبار برای خود فریبی خود با تاریخ است که نیاز ایمانی است. همه اینها پاسخی است در نیاز به داشتن ایمان به مرجعیتی و از دست رفتن یقین به خود و نیاندیشیدن با مغز خود، درباره آنچه، سرزمین ما را، به چنین وامانده گی و نکبتی فرو برده است.

"اساتید" درمانده‌ی ما، که بویی از فرهنگ نبرده‌اند، هر یاهو‌ای را فرهنگ می‌نامند. انسان بی فرهنگی که از سخن از " فرهنگ ایرانی-اسلامی " و یا " فرهنگ اسلامی " می زند و آنرا در سیاه مشقهای خود (روزانه اش) بکار میبرد، نه فرهنگ ایران را می شناسد و نه اسلام الله را! **احکام صادر شده از الله** هیچگاه، از مردمان عربستان نتابیده و بنابر این «فرهنگ» نبوده و نیست.

عموی محمد رسول الله نیز او را به دلیل خودکامگی سرزنش و پرسش می‌کرد. **احکام الله**، بر قوم عرب عربستان و سپس دیگر سرزمین‌ها و ایران، با تهدید و زور و شمشیر بُرنده، تحمیل گردید. **این نه تنها «فرهنگ» نیست که یک حرکت ضدفرهنگی در تاریخ بشریت بوده و هست.** " اگر کسی به دینی غیر از اسلام ایمان آورد، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود ". **ومن ینبغ غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه (سوره آل عمران).**

اسلام و قرآن برآمده از الله و رسولش محمد بوده و نه از مردمان عربستان که تازه پیش از " ظهور " انور اسلام، در زیرچتر فرهنگ ایرانی بوده اند.

ما نه "فرهنگ مسیحی"، نه "فرهنگ زرتشتی"، و نه "فرهنگ مُدرن‌نیم و پُست‌مُدرن‌نیم" و نه "فرهنگ سُنتی" داریم! اینها همه کژفهمی ناشی از نیاندیشیدن در باره «فرهنگ» است.

«فرهنگ» همواره جوشش و تراوش درونی انسان هاست برای زیستن و راهیابی زیستن در کنار همدیگر و یا باهمستان. مسئله بنیادی در فرهنگ اینست که ما می‌خواهیم چگونه با یکدیگر بزی‌ایم، تا زندگی را ازگزند و آزار، نگاهبانی کنیم.

فرهنگ، آن ایده‌ها، آرمانها، ارزشها، و بنیانهای فکری هر ملت است که از سرچشمه‌ی خود آن ملت روییده و روان گشته و پی درپی تحول و دگرگونی و باززایی یافته تا اینکه فراسوی مرزهای نخستین خود، تبدیل به یک ارزش واصل پذیرفته شده از سوی جامعه خویش قرار گرفته و دیگر تنها متعلق به سرچشمه نخستین وجودیش نمی باشد.

اندیشه‌ی «وراء کُفر و دین» (= وراء عقاید) که در عرفان عبارت‌بندی شد و رو به گسترش نهاد، اما در عرفان نگنجید و تبدیل به یک اصل فرهنگ ایرانی گشت.

**« از بهر الله آخر تا چند کُفر و ایمان گه روی سوی قبیله، گه دست سوی باده
نه مومنم نه کافر، نه اینم و نه آنم رفتم بخاک تاریک، از هر دو خر پیاده » عطار**

«زندگی و قداست جان» نیز، بزرگترین اصلی بود که از همان آغاز سپیده دم فرهنگ ایرانی از اندیشه انسان ایرانی تراوید و سپس فرهنگ او را معین نمود. وگسترش آن را و رفتن فراسوی مرزهای ابتدایش را، در منشور حقوق بشر کوروش جلومگر ساخت.

منشور حقوق بشر کوروش تنها نمونه‌ای از تجلی گسترش و عبارت‌بندی «حقوقی یافتن» و گشایش مرزهای نوین آن فرهنگ است. ژرفای این ایده ارجمند که بزرگترین اصل فرهنگ سیمرغی ایران است، بخوبی در پیوند و مهر ملت‌های گوناگون با ادیان و باور و احترام به بُت‌های گوناگون، در حکومت هخامنشیان و اشکانیان، و در اندیشه‌های شعرا و متفکرین ایران‌زمین بازتاب یافته، که دیدن و فهمیدنش کار مقلدین اسلام زده و اساتید اتوریته و مرجعیت‌پرست نیست.

« میآزار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است»

فردوسی

«مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن

که جز این در شریعت ما گناهی نیست»

حافظ

اکنون این را هم می‌بایست تاکید نمایم که برخلاف سطحی‌نگری برخی هوچیگر، سخن از برتری ویا الویت فرهنگ ایرانی بر فرهنگ دیگری نیست. فرهنگ سیمرغی ایران در پی تحمیل افکار و عقاید خود به دیگران نیست. فرهنگ ایرانی در پی «معین» ساختن دیگری، در پی پیرو و هواخواه‌سازی و اदार کردن دیگران به تقلید کردن نیست، در پی هوس قدرت ورزی به دیگری نیست.

در فرهنگ سیمرغی ایران، "امر به معروف و نهی از منکر" وجود ندارد. اما فرهنگ سیمرغی ایران، در پی انگیختن هرانسانی است زیرا که هرانسانی را «ارجمند» میدانند. آنکه دیگری را میانگیزد، در پی برتری بردیگری نیست. «انگیختن» برتری ایجاد نمی‌کند.

فرهنگ سیمرغی ایران، فرهنگ انگیزش است، اینستکه هنوز نام «جمشید» بعنوان نخستین انسان فرهنگساز، در این فرهنگ انگیزنده و بیانگر ایده «قُمر» ایرانی و آفرین‌گویی می‌باشد. کافیتست نگاهی به سروده‌های شعرایمان بیندازیم تا چهره «جمشید» در جام جمش به دیده نقش بندد. جام جمی که نماد بینش، نماد معرفت زدودن دردها و رنجهای بشری است.

اینستکه ایرانیان چهره انگیزنده جمشید را در «تخت جمشید» واتابی میکنند، زیرا آنرا جایی میدانند که ایده آل حکومت جمشیدی واقعیت یافته است. اما این خود مطلبیست که همواره از دید سطحی‌نگر

ایران‌شناسان غربی و هوچیگران و "پژوهشگران" مدعی فرهنگ ایران، "نادیده" و نا فهمیده مانده است.

فرهنگ در ایران قدمتی به اندازه خود ایرانزمین دارد. دهقان ایرانی فرهنگش را «قنات» و «کاریز» نامید، چون او سرچشمه بودن و اصالت داشتن را با چشم خود و با بینش مستقیم و بی واسطه خویش درمی یافت. اهمیت آنرا خیلی زود برگرفت و حتی نام خود و فرزندانش و بزرگترین خدایش را که سیمرغ بود، «فرهنگ» نهاد.

هنوز در بخشهایی از ایران، دهقانان به قنات یا کاریزشان، «فرهنگ» میگویند در بخش دوم این جُستار، پیاپیها و تراوشات مستقیم ایده ارزشمند فرهنگ سیمرغی ایران، اصل "زندگی و قداست جان" را دنبال خواهیم نمود.

پایان بخش نخست

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>